

مردم کدام فردوسی و شاهنامه را می پسندیدند؟

(بررسی تلقیات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه)

دکتر سجاد آیدنلو *

چکیده

منظور از تلقیات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه، روایات، باورها و دانسته های عامه مردم ایران - به غیر از طبقه اهل قلم و فرهیختگان- است که هم خاستگاه و شیوه حفظ و انتقال آنها شفاهی بوده و هم برخلاف آگاهی ها و خواسته های دسته دیگر (ادبا و مورخان) مجال کتابت نیافته است. بخشی از این روایات شفاهی/ مردمی در جلد نخست مجموعه فردوسی نامه استاد انجوی شیرازی گردآوری شده است و بررسی تحلیلی و طبقه بندی آنها نشان می دهد که در این گونه داستانها عموم خوانندگان شاهنامه و دوستداران فردوسی یا به بازسازی جزئیات فراموش شده سرگذشت شاعر و روشن کردن مبهمات احوال او- چنان که می خواسته و می پنداشته اند- پرداخته اند (مثلاً: به دست دادن اطلاعاتی درباره پدر، مادر، خواهر، همسر و فرزندان فردوسی، نام و تحصیلات وی و...) و یا اینکه شماری از ویژگیهای دینی، اخلاقی، فکری و هنری فردوسی و نیز نکته هایی درباره حماسه ملی خویش را- باز آن گونه که می پسندیده و می دانسته اند- ضمن این روایات گنجانده اند که مهمترین آنها چنین است: ۱. میهن دوستی فردوسی؛ ۲. فردوسی، آفریننده رستم؛ ۳. تشیع فردوسی و رابطه او با امام علی (ع)؛ ۴. رنجها و دشواریهای شاهنامه سرائی؛ ۵. فردوسی و سلطان محمود؛ ۶. مناعت طبع فردوسی؛ ۷. مدت زمان نظم شاهنامه؛ ۸. شمار ابیات شاهنامه؛ ۹. واقعی بودن روایات و رویدادهای شاهنامه؛ ۱۰. تجسم عینی داستانهای شاهنامه در نظر فردوسی؛ ۱۱. نبودن واژه ای عربی در شاهنامه؛ ۱۲. ابیات منسوب؛ ۱۳. رواج و شهرت زود هنگام شاهنامه؛ ۱۴. شاهنامه آخرش خوش است؛ ۱۵. بهشتی بودن فردوسی.

واژه های کلیدی:

فردوسی، شاهنامه، تلقیات عامیانه، فردوسی نامه، روایات شفاهی.

* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور اورمیه aydenloo@gmail.com

مقدمه:

هنگامی که از «تلقیات عامیانه» درباره فردوسی و **شاهنامه** سخن گفته می شود، این نگرشها یا به بیان دقیقتر صاحبان تلقی را باید به دو دسته تقسیم کرد: نخست فرهیختگان و اهل قلمی که نوع نگاه آنها غالباً در مقدمه های منشور دست نویس های **شاهنامه**، تذکره ها و ضمن روایات متون ادبی و تاریخی نمود یافته است و به دلیل تعلق این آثار و پدید آوردنشان به حوزه فرهنگ و ادبیات «رسمی» به کار بردن صفت «عامیانه» درباره آنها با توجه به مفهوم اصطلاحی این واژه چندان درست و دقیق نیست و «عامیانه» را در اینجا باید به معنای عام «مردمی» دانست. دسته دوم، معتقدات و پسندهای اصناف دیگر - و عموماً کم دانش تر - مردم است که برخلاف گروه نخست، مجالی برای گردآوری و کتابت تلقیات خویش نیافته اند و چون خاستگاه و حفظ و انتقال این گونه از روایات، شفاهی و به صورتهای غیر رسمی بوده است، مراد از «عامیانه» در معنای خاص واژه، همین گروه از باورها و داستانها خواهد بود.

حدود آگاهی ها و چگونگی تصورات موجود در شماری از روایات و اشارات منابع رسمی ادبی و تاریخی (بخش نخست از تلقیات مردم ایران) پیشتر در پژوهشهای چند تن از محققان طبقه بندی و بررسی شده است (رک: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۰۱-۳۵۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲؛ متینی، ۱۳۵۷: ۱۲۱-۱۵۱؛ نوریان، ۱۳۷۱: ۱۳۱-۱۶۴، یاحقی، ۱۳۸۷: ۵۳-۶۸) و مطابق این تحقیقات، مهمترین موضوعهایی که در این گزارشها مورد توجه بوده، عبارت است از: پیش بینی شهرت فردوسی، پاسخ به اتهام مجوس ستایی او، پرهیزگاری و دینداری فردوسی، آزادگی و بزرگ منشی شاعر، صراحت سخن و ایران دوستی او، روابط فردوسی و سلطان محمود و دربار غزنه، بدخواهان فردوسی و.... (در این باره، رک: متینی، ۱۳۵۷: ۱۲۱-۱۵۱).

اما آن دسته دیگر از روایات و باورداشتهای مردمی - شاید به سبب ماهیت عامیانه و تبعاً غیر رسمی آنها - به طور کامل و دقیق مطالعه نشده است^۱ تا معلوم شود که عموم مردم ایران - غیر از شاعران، نویسندگان و مورخان - فردوسی و **شاهنامه** را چگونه می شناخته و می خواسته اند. این داستانها که بخشی از آنها به کوشش انجوی شیرازی گردآوری شده،^۲ دقیقاً گزارش راویان آنهاست و از همین روی بی واسطه و بدون تصرف، نوع دانسته ها، اعتقادات و خواسته های عامیانه مردم را درباره فردوسی و **شاهنامه** نشان می دهد؛ ضمن اینکه تأخر تدوین و ثبت مکتوبشان هرگز دلیل کم قدمتی یا بی پیشینگی آنها نیست (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۸۷: ۷۴-۸۳) و محتملاً مأخذ یا درونمایه کلی برخی از افسانه های مربوط به فردوسی و **شاهنامه** نیز در منابع رسمی ادبی و تاریخی، همین روایات شفاهی به اصطلاح عامیانه بوده (برای اشاره ای، رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۷۲) که در آنجا قالب و بیان ادبی / رسمی یافته است.

xxx

موضوع داستانهای شفاهی / عامیانه گرد آمده در **فردوسی نامه** (ج ۱، صص ۳-۵۶) یا **زندگی نامه فردوسی** و توجه به جزئیاتی از احوال اوست و یا ذکر بعضی از ویژگیهای شخصیتی شاعر و پاره ای از نکات و مسائل مربوط به **شاهنامه**. می دانیم که از سرگذشت فردوسی، همچون بسیاری دیگر از بزرگان فرهنگ و ادب ایران، آگاهی های دقیق و کاملی در اختیار نیست و خلاصه آن چیزی که می توان بر پایه اشارات خود او در **شاهنامه** و تحلیل انتقادی مطالب مأخذ دیگر و انبوه افسانه های پر شاخ و برگ بازسازی کرد، در این حدود خواهد بود که: ابوالقاسم فردوسی توسی در سال (۳۲۹ ه.ق) در روستای پاژ ناحیه طبران توس در خانواده ای دهقان زاده شده است. زن، پسر و احتمالاً دختری

داشته و پسر او در ۳۷ سالگی درگذشته است. نظم **شاهنامه** را در میانه سالهای (۳۶۷-۳۷۰ ه.ق) آغاز کرده و از پشتیبانی منصور بن محمد بن عبدالرزاق برخوردار بوده است. تدوین نخست **شاهنامه** را در سال (۳۸۴ ه.ق) و تدوین دوم آن را در ۲۵ اسفند (۴۰۰ ه.ق) به پایان رسانده و به دربار غزنه فرستاده است، اما کتاب مورد توجه محمود قرار نگرفته است. فردوسی به هنگام سرودن **شاهنامه** گرفتار نیازمندیها و دشواریهای مالی بوده و از فضل بن احمد اسفراینی، وزیر سلطان، خواسته است که برای دریافت مساعدت از سلطان میانجیگری کند. او همچنین از برادر محمود نصر بن ناصرالدین خواسته است که نظر سلطان را- که حاسدان برگردانده اند- متوجه **شاهنامه** کند. در میان بزرگان زمان، فردوسی فقط از دستگیری حبیبی قتیبه، عامل مالی توس- که گویا شاعر را از پرداخت مالیات معاف کرده بود- یاد کرده است. به احتمال بسیار، فردوسی پس از دیدن بی مهری نسبت به او و اثرش، ابیاتی در هجو محمود سروده و سرانجام در یکی از دو سال (۴۱۱) یا (۴۱۶ ه.ق) درگذشته است.

خوانندگان و علاقه مندان **شاهنامه** که نمی توانسته اند به این آگاهی های کلی و کوتاه بسنده کنند و حتی در میان افسانه های طولانی متون تاریخی و ادبی نیز پاسخ بعضی از پرسشهای خویش را درباره فردوسی نمی یافته اند، به گمان خویش - و آن گونه که می خواسته اند- در قالب روایات شفاهی / عامیانه به روشن کردن مبهمات و جزئیات زندگی حکیم توس پرداخته اند.

در این داستانها پدر فردوسی مردی است کشاورز به نام «حسن» که شاعر ملی ما در کودکی داستانهایی را از او می شنید و برای همسالانش باز می گفت (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۴/۱ و ۵). «کشاورزی» پدر فردوسی در این روایات محتملاً برگرفته از «دهقان» بودن فردوسی به تصریح **چهار مقاله** (رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۷۵) و باغبان نامیده شدن پدرش در منابعی چون «تذکره الشعراء»ی دولتشاه سمرقندی است (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۲۸). ذکر نام «حسن» نیز برای پدر وی مستند بر مآخذی است که اشاره خواهد شد. اینکه پدر فردوسی آشنا با داستان معرفی شده، ظاهراً بر این اساس است که دهقانان آن روزگار (در معنای اصطلاحی این کلمه) فرهنگمدانی مبین دوست و علاقه مند به آیینها و روایات ملی- پهلوانی بوده اند (رک: Tafazzoli, 1996: 224- 225). مطابق با خواسته و دانسته عامه مردم فردوسی مادری داشته که در خردسالی او درگذشته و خواهرش نیز شاد خاتون نامیده می شده است (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۴/۱). هیچ یک از این دو نکته در منابع احوال فردوسی نیست، همچنان که ناصح الدین و قاسم به عنوان نام خود او (رک: همان: ۵/۱). به عقیده پژوهشگران صاحب نظر از بین اشارات منابع گوناگون، دو صورت «حسن بن علی» و «منصور بن حسن» برای نام فردوسی و پدرش پذیرفتنی تر است (رک: حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۵۱ مقدمه؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۳؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۴۷۹؛ همو، ۱۳۷۵: ۶۴؛ محیط طباطبایی، ۱۳۶۹: ۲۸؛ ۵۱۴: Khaleghi Motlagh, 1999). «قاسم» در روایات عامیانه شاید خلطی است میان کنیه (ابوالقاسم) و نام فردوسی با یادآوری این نکته که به استناد همین کنیه احتمالاً نام پسر او قاسم بوده است (رک: Shapur Shahbazi, 1991: 22).

فردوسی در دیباچه **شاهنامه** اشاره کرده است که مهربان دوستش به او می گوید:

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۱۴/۱۴)

از این بیت استنباط می شود که او پیش از آغاز رسمی سرایش **شاهنامه** (در حدود ۳۵ تا ۴۰ سالگی) شعر می سروده

و به نظم سخنان پهلوانی نامبردار بوده است، اما عامه مردم چون معتقد به شاعری مادرزادی فردوسی بوده اند، در داستانی - مربوط به ناآرامیهای فردوسی در خانه و مکتب خانه به هنگام کودکی - دو بیت را به او نسبت داده اند که در هفت سالگی و زمانی که معلم مکتب او را به فلک کشیده بوده، در نکوهش استادش سروده است:

مرا می زنی کور ملکا اگر بریزد ترا خاک عالم به سر
نگر می کنی همچو ابلیس کور بسوزد همه هیكلت در تنور
(انجوی، همان، ۳/۱)

طرفه اینکه این دو بیت در قالب مثنوی و به بحر متقارب است؛ یعنی در تلقی مردم، شعری که فردوسی در هفت سالگی نیز می سراید، باید در همان وزن و قالب شاهنامه باشد. در روایتی دیگر شروع شعرسرایي فردوسی در ده سالگی است (رک: همان: ۵/۱).

نکته دیگر در داستانهای عامیانه کودکی و نوجوانی فردوسی، همت او در دانش اندوزی است؛ بدین صورت که وی در آغاز کار نمی تواند چیزی در مکتب بیاموزد و با دیدن فرسایشی که قطرات آب بر سنگ ایجاد کرده است، متنبه می شود و در آموختن چنان می کوشد که «به جایی رسید که شاهنامه را ساخت» (انجوی، همان، ۴/۱). در اینجا مضمون دگرگونی و بیداری با مشاهده سوراخهای آب بر سنگ ظاهراً از داستانی در سرگذشت سکاکي، دانشمند معروف بلاغی، گرفته شده است. در برابر این داستان، عده ای که نمی توانسته اند بپذیرند شاعری مانند فردوسی در خردی از نظر ذهنی و دانش آموزی ناتوان باشد و سپس دچار تحول شود، در روایتی دیگر از تیزهوشی او که هر شعر و داستانی را با یک بار شنیدن به خاطر می سپرد، یاد کرده اند (رک: همان، ۴/۱). در همین موضوع فردوسی و مکتب خانه و تعالیم آغازین او، علاقه مردم به جزئیات فراموش شده به اندازه ای بوده که در یکی از روایات حتی نام مکتب دار فردوسی هم آورده شده است: ملّا ضیاءالدین خراسانی (رک: همان، ۵/۱). این نام در مآخذ رسمی فردوسی شناسی دیده نمی شود و باید بررسی شود که آیا شخصیتی تاریخی با این عنوان در خراسان - احتمالاً در ادوار پس از فردوسی و هنگام ساخته شدن یا تداول روایت مربوط - می زیسته یا اینکه نام کاملاً برساخته است و فقط به منظور دقیقتر کردن نکات زندگی نامه فردوسی ذکر شده؟

در روایات مردمی، فردوسی در شانزده سالگی همسر می گیرد (رک: همان: ۶/۱) و این به طور کلی پذیرفتنی است، زیرا فردوسی در سوگ سروده مرگ پسرش سن او را به هنگام درگذشت ۳۷ و سال عمر خویش را ۶۵ ذکر کرده (رک: دنباله مقاله) و بر این اساس، پیش از ۲۸ سالگی ازدواج کرده بوده است (رک: ریاحی، ۱۳۷۵: ۸۴، Khaleghi 514: Motlagh, 1999)، ولی چون با قبول شانزده سالگی، میان ازدواج و تولد پسر فردوسی دوازده سال فاصله خواهد بود،^۳ شاید منطقی تر این باشد که «لااقل در بیست و هفت سالگی همسر برگزیده است» (دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۵). در این روایات همسر فردوسی پس از زادن پسر و دختری درمی گذرد (رک: فردوسی نامه، ۶/۱). مرگ بانوی فردوسی موضوعی است که ظاهراً یادکرد پر دریغ آن در چند بیت شاهنامه نیز دیده می شود^۴ (در این باره، رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۵؛ همو، ۲۰۰۹: بخش سوم/ ۴۴۴؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۴، ۲۵ و ۸۹؛ فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۴؛ کزازی، ۱۳۷۹: ۲۰۳؛ همو، ۱۳۸۶: ۷۰۸ و ۷۰۹) و از پسر و دختر فردوسی به ترتیب خود شاعر و نظامی عروضی (رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۳) سخن گفته اند، اما این نکته که پسر او در سی سالگی می میرد (رک: انجوی، ۱۳۶۹: ۶/۱) - یا بنابر روایت

دیگر، با داروی نادرستی که بدسگالان شاعر در غیاب پدر به پسرش می‌دهند، کشته می‌شود (رک: همان: ۷/۱) - با گفته خود فردوسی مغایر است که تصریح کرده:

مرا سال بگذشت بر شست و پنج نه نیکو بود گر نیازم به گنج
... جوان را چو شد سال بر سی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی برفت
(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۱۶۷ / ۲۱۸۲ و ۲۱۸۹)

در منابع رسمی، متونی مانند **چهار مقاله**، **مقدمه شاهنامه بایسنقری** و **بهارستان** جامی که دختری را به فردوسی نسبت داده اند، فقط به برمنشی او و نپذیرفتن صله سلطان پس از مرگ پدر اشاره کرده اند (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۳۷، ۴۱۵ و ۴۳۸) اما در روایات مردمی غیر از این ویژگی، این دختر به سان پدر گشاده زبان و شاعر نیز هست و مصراع دوم بیتهایی را که فردوسی تنها پاره‌ای از آنها را ساخته است، تکمیل می‌کند و یا ارتجالاً پاسخ پدر را به شعر می‌دهد.^۵ آنجا هم که پاداش دیر هنگام محمود را رد می‌کند، این گونه در قالب مثنوی و به بحر متقارب داد سخن می‌دهد و از مهر میهن دم می‌زند:

چو عمر پدر آمد این دم به سر چه کار آیدش دیگر این سیم و زر
به سلطان بگوید تا بُد پدر ز جورَت همی گشته بُد در به در
اگرچه پدر رفت از این روزگار بُود مهر ایران همی افتخار
چرا داد شه گوش بر دشمنان چه شد تا که قدرش چنین شد عیان
(انجوی، همان، ۴/۱)

اشارات مآخذ پیشین (**چهار مقاله**، **مقدمه بایسنقری** و **بهارستان**) و این ابیات نشان می‌دهد که ایرانیان معتقد بوده اند که یقیناً فرزند مردی مانند فردوسی نیز نظیر خود او سخنور، ایران دوست و بلند همت بوده است و نمی‌توانسته جز این باشد.

چنان که گفته شد، عامه مردم در معتقدات و روایات شفاهی خویش غیر از دقایق احوال فردوسی به شماری از خصوصیات دینی، اخلاقی، فکری و هنری فرزانه توس و نیز نکته‌هایی از **شاهنامه** هم توجه کرده اند که طبقه بندی و بررسی مجموع این اشارات از میان آن داستانها تا حدودی روشن می‌کند که عموم مردم ایران فردوسی و **شاهنامه** را چگونه و با کدام ویژگیها می‌شناخته اند و یا اینکه اساساً می‌خواسته اند/ می‌پسندیده اند این گونه باشند؛ هرچند که شاید بعضی از این آگاهی‌ها یا پسندها با واقعیتهای مستند و علمی مطابق نباشد که البته گاهی نیز نیست. این ویژگیها و اوصاف - چنان که نگارنده دریافته و دسته بندی کرده - چنین است:

۱. میهن دوستی

در یکی از روایات، فردوسی به هنگام جوانی چون سرزمین خویش و زبان آن را در معرض آسیب و نابودی می‌بیند و کاری نیز از دستش بر نمی‌آید، از شدت پریشانی و اندوه بر آن می‌شود که خود را نابینا کند تا این آشفتگیها را نبیند (رک: همان، ۱۰/۱).

۲. فردوسی، آفریننده رستم

یکی از باورهای مردمی درباره فردوسی - که هنوز هم در میان عموم متداول است - اعتقاد به این موضوع است که رستم در مقام جهان پهلوانی پیلتن و با فرّ و زور، ساخته و پرداخته تخیل فردوسی است (رک: همان، ۴۸/۱) و چنین کسی - با

توصیفاتی که در **شاهنامه** می بینیم - هرگز وجود نداشته است. در این باره استناد آنها به این بیت مشهور است:

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان

این بیت تا جایی که نگارنده جستجو کرده، در هیچ یک از نسخه ها و چاپهای معتبر **شاهنامه** نیامده است و قطعاً سروده فردوسی نیست،^۶ بلکه از سوی مردم ساخته و بر زبان فردوسی گذاشته شده است تا تأییدی بر عقیده آنها باشد. درباره مفهوم این بیت (منش کرده ام رستم داستان) و استنباط عامه از آن باید توضیح داد که این نکته که شخصیتی به نام یا مانند رستم وجود واقعی نداشته، سخن درستی است و رستم با ویژگیها و داستانهایی که در ادب حماسی ایران می بینیم و می شناسیم، پهلوانی است حماسی - و نه تاریخی یا حتی اساطیری - که صرفاً باید در خاستگاه و قلمرو حضور خویش؛ یعنی حماسه معرفی و بررسی شود (در این باره، رک: سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۷-۵۰) و هر گونه کوششی برای ارتباط دادن او با نمونه های اساطیری یا اشخاص تاریخی اگر از محدوده نشان دادن مشابهات بیرون برود و وارد حوزه یکسان انگاری و تطبیق شود، نادرست و غیرعلمی است. اما اینکه رستم آفریده ذهن و زبان فردوسی است - مخصوصاً با تعبیری که در آن بیت به کار گرفته شده - درست نیست، زیرا می دانیم که فردوسی در نظم داستانهای **شاهنامه** از منبع/ منابع اصیلی بهره گرفته و در عین حفظ استقلال شاعری خویش (در نگهداشت یا کنار گذاشتن داستانهای مأخذ/ مأخذ خود و احتمالاً تغییر پاره ای جزئیات) (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۲۲) هرگز از خیال خویش شخصیت سازی یا داستان پردازی نکرده است و به سخن دیگر، هیچ یک از کسان و روایات **شاهنامه** مجعول نیست.^۷ از این روی، پهلوانی به نام رستم با آن ویژگیهای ابر انسانی در مأخذ/ مأخذ فردوسی بوده^۸ و نقش یا به بیان دقیقتر، هنر بزرگ فردوسی در این میان، بازآفرینی ادبی چهره و خصوصیات او در قالب شعر - تأکید می شود بدون تصرف در ویژگیهای بنیادی داستانی او - بوده است. گواه صدق این مدعا که رستم پیش از فردوسی هم در روایات ایرانی «رستم داستان» بوده، اشاره موسی خورنی/ خورناتسی، مورخ نامدار ازمنی در سده های چهار و پنج میلادی، به زورمندی و گردنکشی اوست که می نویسد «پارسیان درباره رستم سگزی روایت می کنند که به اندازه صد و بیست پیل قدرت داشت» (خورناتسی، ۱۳۸۰: ۱۰۰).

۳. تشیع فردوسی و رابطه او با امام علی(ع)

فردوسی همان گونه که خود در **شاهنامه** آشکارا گفته «خاک پی حیدر»^۹ و شیعه مذهب بوده است (در این باره، رک: ابوالحسنی، ۱۳۷۸: ۳۳۷-۵۱۸؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۱۸، همو، ۱۳۸۵: ۱۸؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۸۱: ۵۵۷-۵۹۴؛ Khaleghi Motlagh, 1999: 519). طبیعی است که مردم شیعه مذهب ایران نیز به این نکته توجه ویژه ای نشان داده و داستانها و اشاراتی در این باب ساخته اند؛ از جمله اینکه معتقدند فردوسی که از فرط اندوه آشفته گی اوضاع میهن خویش و زبان آن، در اندیشه کور کردن خود بوده است و با داروی حکیمی دچار چشم درد می شود، حضرت علی(ع) را به خواب می بیند و با آب دهان ایشان سلامت دیدگانش را بازمی یابد (رک: انجوی، همان، ۱/۱۰ و ۱۱).

نکته درخور ذکر این روایت این است که مشوق فردوسی برای سرودن **شاهنامه** به منظور زنده نگه داشتن ایران (به تعبیر این داستان) امام علی(ع) است و این نشان می دهد که در نظر عموم ایرانیان مسلمان و برخلاف پندار باطل عده ای - چه در گذشته فرهنگی ایران و چه در روزگار کنونی - هیچ تضادی میان ملیت و دین و مذهب ایرانی نیست و چه بسا حتی دلیل ساختن چنین روایتی که در آن سبب معنوی سرایش **شاهنامه** تشویق و تأیید حضرت علی(ع) است،

پاسخ و اعتراض به کژاندیشی‌هایی از نوع **مغ نامه** و **گنه نامه** خواندن **شاهنامه**، متهم کردن فردوسی به مدح مجوس و ممانعت از به خاک سپردن او در گورستان مسلمانان، تحریم شاهنامه خوانی و... در تاریخ و داستانهای فرهنگ ایران باشد (در این باره، رک: رستم نامه، ۱۳۸۷: ده- دوازده و بیست و نه و سی مقدمه). در روایتی دیگر فردوسی از نگرانی اینکه نتواند **شاهنامه** را به پایان برساند، سر به بیابان می‌گذارد و آنجا امام علی(ع) را به خواب می‌بیند که هم حکمت و قدرت نظم اثر را به فردوسی می‌بخشند و هم او را به این کار تشویق می‌کنند. در این داستان عبارت «ایران از من است و من از ایران» که از زبان امام نقل شده (رک: انجوی، همان، ۱۲/۱) شاید نمود دیگری است از تدبیر ایرانیان برای مقابله با تفکر نادرست تقابل ملیت و دین (و مذهب).

تشیع فردوسی در یکی از روایات عامیانه موجب بدگویی حاسدان از او نزد محمود و در نتیجه بی‌توجهی سلطان به شاعر دانسته شده است (رک: همان، ۱۱/۱) و این همان نکته‌ای است که هم در مآخذ رسمی کهن و هم در بعضی پژوهشهای معاصران، از جمله دلایل مخالفت محمود با فردوسی و **شاهنامه** ذکر شده است (برای نمونه، رک: اسلامی ندوشن، ۱۳۷۴: ۴۳ و ۴۴؛ تقی زاده، ۱۳۶۲: ۱۱۴؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۱۸؛ دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۲۳۴ و ۲۳۵؛ صفا، ۱۳۶۳: ۱۸۶؛ مینوی، ۱۳۷۲: ۴۱)،^{۱۰} ولی در مقابل، چند تن از صاحب نظران آن را علت موضوع ندانسته‌اند (رک: امیدسالار، ۱۳۸۱: ۲۶۱-۲۶۹؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۷۷؛ همو، ۱۳۷۵: ۱۳۰؛ فروزانفر، ۱۳۸۶: ۲۸۹ و ۲۹۲).

۴. رنجها و دشواریهای شاهنامه‌سرای

در برخی روایات فردوسی مصراعی می‌گوید و برای تکمیل مصراع دوم آن و یافتن قافیۀ بیت در می‌ماند و شش ماه در شهرها و روستاها می‌گردد تا شاید از زبان و رفتار مردم واژه‌ای درخور بیابد؛ مثلاً او برای ساختن بخش دوم این مصراع «فرمود تا رخس را زین کنند» تنها بر اساس عمل و گفتار آهنگری است که می‌گوید: «دم اندر دم نای زرین کنند» (رک: انجوی، همان، ۴۶/۱ و ۴۷). شگفتا که مردم در این باره حتی دست فردوسی را به خون بی‌گناه نیز آلوده (!) و داستانی ساخته‌اند که مطابق آن چون فردوسی از سرودن مصراع دوم «چکاچاک خنجر به گردون رسید» عاجز می‌شود و در اندیشه فرو می‌رود، غلامی را که برای وی غذا آورده و شاعر را با صدای بلند متوجه این موضوع کرده است، به دلیل گسستن رشته افکارش به شمشیر گردن می‌زند و با دیدن خون روان آن بیچاره بر سطح سرای می‌گوید «ز هندوستان خون به جیحون رسید» (رک: همان، ۴۷/۱ و ۴۸).

داستانهایی از این نوع نشان می‌دهد که مردم با مرارتهای نظم **شاهنامه** و ژرف اندیشی‌های دیرپای فردوسی برای این کار بخوبی آشنا بوده‌اند و این تأملات و دشواریها نزد آنها چنان مهم، ارزشمند و مقدس بوده که حتی کشته شدن خدمتکاری بی‌گناه به دست فردوسی را هم توجیه می‌کرده و قُبَح و گناه آن را می‌زدوده‌اند.

۵. فردوسی و سلطان محمود

مهمترین و افسانه‌آمیزترین بخش از سرگذشت فردوسی؛ یعنی رابطه او با سلطان محمود غزنوی از جهات گوناگون مورد توجه مردم بوده و باورها و علایق آنها درباره این موضوع در روایات متعدد- که بیشترین داستانهای عامیانه مربوط به فردوسی و **شاهنامه** نیز هست- منعکس شده است. در مجموع این روایتها، در باب چگونگی و سبب آغاز سرودن **شاهنامه**، شش دیدگاه یا گزارش مختلف به نظر می‌رسد: ۱. محمود از شعرای دربار می‌خواهد که دنباله کار دقیقی را بگیرند و **شاهنامه** را به پایان برسانند و آنها از بین خود فردوسی را برای این امر دشوار بر می‌گزینند (رک: همان،

۱۲/۱؛ ۲. سلطان با شنیدن آوازه سخنوری فردوسی او را به غزنین دعوت می کند و خواستار نظم شاهنامه می شود (رک: همان: ۲۶/۱)؛ ۳. محمود از فردوسی می خواهد که شاهنامه را بسراید و شرط می کند که اگر از عهده اتمام آن برنیاید مجازات شود. داستان، دو دلیل برای این کار بیان می کند: الف) بهانه یابی محمود برای از بین بردن فردوسی در صورت باختن شرط؛ ب) کوشش سلطان بیگانه نژاد برای ارزیابی میزان علاقه یک ایرانی به میهن خویش (رک: همان: ۱۱/۱)؛ ۴. فردوسی، شاهنامه را به زور و اجبار محمود به نام او به پایان می رساند (رک: همان: ۱۳/۱، ۱۴، ۱۶ و ۱۷). چاره ای که در این روایات برای وادار کردن فردوسی به نظم شاهنامه اندیشیده می شود هم زندان کردن او با افراد نادان است (رک: همان: ۱۳/۱، ۱۴، ۲۲ و ۲۳) که مشابه آن پیشتر در روایتی از آثارالبلاد قزوینی (تألیف سده هفتم) درباره خاقانی و قبولاندن منصب وزیری به او آمده است (رک: قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۸۳) و دور نیست که الگوی احتمالی روایات شفاهی / مردمی مربوط به فردوسی باشد؛ ۵. فردوسی برای گرفتن پاداش از محمود اشعارش را نزد او می فرستد و از تدوین مجموعه آنها به فرمان سلطان، شاهنامه به وجود می آید (رک: همان: ۱۳/۱ و ۱۲/۱). بر پایه این داستانها فردوسی به شرط اینکه در برابر هر بیت مقداری زر (یک مثقال، سی مثقال، یک سکه یا چند سکه) بگیرد یا پس از پایان کار املاک مصادره شده اش را به او بازگردانند یا چند صد دینار و اشرفی به او بدهند، سرایش شاهنامه را بر عهده می گیرد. نوع پاداش و نحوه پرداخت آن نیز پس از اتمام کار مختلف است؛ مثلاً: ریختن طلا تا زانوهای او، زر بخشیدن به شاعر هم وزن او یا گرفتن نان مورد نیاز تا پایان عمر از نانوائی با حواله محمود (رک: همان: ۱۵/۱ و ۱۶).

چنان که ملاحظه می شود، در این روایات که اعتقاد یا مضمون اصلی آنها افسانه مشهور، اما نادرست شاهنامه سرایی به نیت بهره مندی مادی است، گاه ارزش پاداش محمودی چنان کاستی و پستی گرفته که به نان رایگان رسیده است و می توان پرسید که آیا مراد داستان پردازان از این تنزل، نشان دادن فرومایگی، خست و ارج ناشناسی سلطان بوده است؟ یا اینکه با توجه به شرایط زمان و مکان ایجاد و رواج این داستانها و شیوه زیست مردمان آن عصر، این امکان که شخصی تا پایان زندگانی نان رایگان در اختیار داشته باشد، پاداش / توفیق بزرگی به شمار می آمده و کمتر از زر و سیم نبوده است؟ ۶. هدف فردوسی از نظم شاهنامه دریافت صله محمود نبوده، بلکه غیرت و حمیت ملی اش او را به این کار بزرگ واداشته بوده و از این روی، پیش از آشنایی و دیدار با سلطان کار خویش را آغاز کرده بوده است (رک: همان: ۲۶/۱ و ۲۷/۱). در یکی از این داستانها تصریح شده است که فردوسی «شاهنامه را به خاطر زر و مال نوشت، بلکه می خواست به سلطان محمود بفهماند که با ایرانی نمی شود برابری کرد و ایرانی دلاورهای ایرانیان را به نام بیگانگان نخواهد نوشت.» (همان: ۱۰/۱).

این تلقی درست که دقیقاً در برابر پندار مشهور قبلی است، اثبات می کند که بسیاری از ایرانیان با دریافتی که از محتوای شاهنامه و تبعاً روحیات سراینده چنین اثر شکوهمندی داشته اند، به رغم آن افسانه متداول نمی توانسته اند بپذیرند که حماسه ملی آنها از آغاز به خواست محمود، به نام او و به منظور گرفتن زر و دینار وی سروده شده باشد. می دانیم که امروز نیز فردوسی شناسی علمی این استنباط عامه را کاملاً تأیید می کند.

«شاهنامه» ای که تاریخ و افسانه گزارشهای متنوعی را درباره علل و نیت نظم آن آورده است، به هر روی در دربار غزنه مورد توجه واقع نمی شود و قدر نمی بیند. توضیح یکی از روایات مردمی درباره سبب این بی مهری چنین است که محمود به وزیر خویش می گوید فردوسی در سراسر شاهنامه رستم را ستوده و چیزی درباره من نیاورده است؛ پس

باید تدبیری اندیشید تا پاداش موعود به شاعر داده نشود (رک: همان: ۲۷/۱). آیا از این داستان می‌توان استنباط کرد/ حدس زد که شاید برخی از خوانندگان **شاهنامه** هم به سان شماری از شاهنامه پژوهان معاصر (رک: جنیدی، ۱۳۸۷: ۱۸-۳۵؛ دوستخواه، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۶) معتقد بودند که مدایح محمود نمی‌تواند سروده فردوسی باشد و بر اساس همین باور، در روایت مذکور نبودن ستایش او را در **شاهنامه** دلیل خشم و بی‌توجهی او نسبت به این اثر دانسته‌اند؟^{۱۱}

در روایاتی که قصد فردوسی از سرایش **شاهنامه** و تقدیم آن به محمود، برخورداری از صله سلطان دانسته شده است، هنگامی که محمود کمتر از آنچه وعده داده بود یا فردوسی انتظار داشت، به شاعر پاداش می‌دهد، او چند بیت در نکوهش شاه می‌سراید و به پایان دست نویس **شاهنامه** می‌افزاید یا آنها را بر سر در مسجد یا خوابگاه محمود می‌نویسد (رک: انجوی، همان، ۱۷/۱، ۱۸، ۲۱، ۲۳، ۳۲ و ۳۸). این ابیات همان هجوناومه معروفی است که اصیل یا الحاقی بودنش مدتها موضوع بحث پژوهشگران بوده و نظر منطقی‌نمایی در این باره این است که فردوسی در اصل هجوناومه‌ای سروده بوده که شش بیت از آنها در «**چهار مقاله**»ی نظامی عروضی بازمانده است و بعدها دیگران با جعل ابیاتی به نام فردوسی یا استفاده از بیت‌های خود او در بخش‌های مختلف **شاهنامه**، شمار آنها را به بیش از صد بیت افزایش داده‌اند (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۱۴ و ۱۳؛ ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۴۲-۱۴۴؛ Khaleghi Motlagh, 1999a : 523- 524).

پرتکرارترین موضوع درباره هجویه سرایی در روایات عامیانه این است که محمود پس از خواندن این بیت‌ها:

اگر مادر شاه بانو بدی	مرا سیم و زر تا به زانو بدی
همان‌ا که تو نانوا زاده ای	بهای یکی نان به من داده ای
یقینم که شه نانوا زاده است	به جای طلا، نقره ام داده است

از مادرش درباره پدر و نژاد خویش جويا می‌شود و مادر بعد از تهدید پسر آشکار می‌کند که محمود در اصل پسر نانوايي است که مادرش از بیم همسر خود، او را با دختری که زاییده بود، جا به جا کرده است (رک: انجوی، همان، ۱۸/۱، ۱۹، ۲۴، ۳۳، ۳۴، ۳۶ و ۳۷). شاید مقصود مردم از ساختن این مضمون افزون بر توضیح/ توجیه ابیات منسوب به فردوسی در هجوناومه- که در روایات منابع رسمی، مبنای داستانی ندارد- یکی نشان دادن بدگوهری محمود غزنوی و منشأ دناوت طبع او بوده است و دیگر، بالا بردن مقام و شخصیت فردوسی، از این نظر که آگاهی وی از چنین موضوع پوشیده ای (نانوا زادگی سلطان) نتیجه ارتباط او با عالم معنا و الهام بوده است. این دریافت، از عبارات مادر محمود در یکی از روایات تأیید می‌شود که «نمی‌دانم فردوسی چگونه فهمیده است؟ شاید او را به اسرار ازل پیوندی است و الهام بخش اشعار او از جایگاهی بلند است که ما را از آن آگاهی نیست» (همان: ۳۳/۱).

در هر حال، چنانکه یکی از شاهنامه شناسان بررسی کرده، حرام زاده خواندن سلطان از سوی شاعر و نکوهش او با صفت نانوا زادگی، بن مایه فولکلوریک کهنی در روایات عامیانه ملل گوناگون جهان است که ظاهراً خاستگاه شرقی دارد و یکی از گزارش‌های آن به صورتی که می‌بینیم، وارد جزئیات زندگی نامه داستانی فردوسی در میان عموم شده و چند بیت از هجوناومه بر ساخته را به وجود آورده است (رک: امیدسالار، ۱۳۸۱ الف: ۶۶-۷۶).

مطابق با داستانهای شفاهی/ عامیانه، فردوسی پس از سرودن نکوهش نامه از دربار محمود می‌گریزد و به توس، بغداد، هند، عربستان یا طبرستان می‌رود و نهان می‌شود (رک: انجوی، همان، ۲۱/۱، ۲۸، ۴۱ و ۵۱). از میان این نامها، نام توس، طبرستان و بغداد در مآخذ رسمی گذشته نیز آمده (به ترتیب، رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲:

۲۸۵ و ۳۶۰)، اما هند و عربستان از نوساخته های روایات مردمی است.

مردم که رفتار محمود با فردوسی و حماسه ملی خود را نمی پسندیده و مخالف سلطان غزنوی بوده اند، نخواستند او را از پادافره این جهانی نیز بی بهره بگذارند و داستانی ساخته اند که در آن محمود با همراهانش به چشمه ای می رسد و در آن شنا می کند، ولی زمانی که سر به زیر آب فرو می برد، بیابانی را می بیند و از آنجا به بلخ می رسد. بر پایه این روایت، سلطان هفت سال در بلخ شاگرد نانوا^{۱۲} می شود تا اینکه روزی دوباره برای شنا به چشمه ای می رود و چون سرش را در آب می کند و بیرون می آورد، یاران خویش را می بیند. وزیر محمود می گوید که وی سه ساعت است سر به زیر آب فرو کرده است و او می گوید که هفت سال در بلخ بوده است. اطرافیان سلطان این واقعه را کین خواهی خداوند از محمود به سبب رفتار با فردوسی می دانند (رک: انجوی، ۱۳۶۹، ۴۱/۱ و ۴۲).

متنی در تحلیل افسانه های منابع ادبی و تاریخی درباره فردوسی نوشته است: «همان طوری که در اکثر کتابهای فارسی صوفیانه که مشتمل بر حکایاتی است، سلطان محمود غزنوی به عنوان سلطان غازی و به صورت یک انسان وارسته و پاک نهاد و در ردیف صوفیان پاک باخته تصویر شده است، در قصه های مربوط به فردوسی نیز محمود و ایاز از این حسن ظن عمومی توده مردم در روزگار پیش برخوردارند» (متنی، ۱۳۵۷: ۱۴۰). اما با بررسی روایات شفاهی / عامیانه - که زمان گردآوری و کتابت آنها موخر بر گزارشهای مآخذ رسمی است - دگرگونی کاملی را در تلقی مردم از سیمای محمود غزنوی می بینیم. در این داستانها، سلطان غزنه نه تنها از «حسن ظن عمومی توده مردم» بهره ای ندارد، بلکه شخصیت منفوری است که حتی دخترش نیز به ستیزه و پرخاش با او بر می خیزد (رک: انجوی، ۱۳۶۹، ۱/ ۴۲-۴۴) و چنانکه دیدیم، مردم برای اینکه انتقام فردوسی را از او بگیرند و تشفی خاطر بیابند، در روایتی او را هفت سال در بلخ به شاگردی نانوایی وا می دارند.

نکته درخور ذکر دیگر درباره موضوع «فردوسی و سلطان محمود» در روایات شفاهی / مردمی این است که در این داستانها علاوه بر اشارات، دریافته ها و گزارشهای تازه که حاصل خواسته و دانسته عامه مردم است، طبعاً روایتیهای از افسانه ها یا نکات مشهور رابطه سلطان و شاعر هم - که از متون ادبی و تاریخی گرفته شده و در نزد گذشتگان جزو مسلمات سرگذشت فردوسی بوده است - دیده می شود. این موارد غیر از افسانه نظم شاهنامه به فرمان محمود که اشاره شد، چنین است: همزمانی رسیدن صله سلطان به توس با مرگ فردوسی (رک: همان، ۲۰/۱، ۲۸ و ۴۴)، کاستن محمود از صله موعود به فریب و اصرار وزیر خویش^{۱۳} (رک: همان: ۲۳/۱)، تقسیم کردن فردوسی صله محمود را در حمام (۲۳/۱)، اعتقاد/ عبارت محمود که «اندر سپاه من هزار چون رستم هست»^{۱۴} (۲۷/۱)، فردوسی و سه شاعر دربار غزنه (۲۸/۱ - ۳۱)، به خاک سپردن فردوسی در باغ شخصی او در بیرون شهر (۳۴/۱)، رفتن فردوسی به بغداد نزد خلیفه و خودداری خلیفه از برگرداندن او پیش محمود با نوشتن آیه ای از سوره فیل در پاسخ او (۳۷/۱ - ۳۹)، به کار بردن صله سلطان برای امر خیر. در چهار مقاله این مال صرف عمارت رباط چاه می شود (رک: نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۸۳) اما در روایات مردمی از کارهایی، چون: ساختن پل روی رودی در توس، بنای چند کاروانسرا به نام فردوسی، تأمین هزینه های شهر غزنین، آوردن آب رود از بیرون توس به درون شهر، ساختن سدّی در توس و ایجاد رصدخانه ای طبق وصیت فردوسی یاد شده است (رک: انجوی، همان، ۳۹/۱ و ۴۰)؛ آمدن رستم به خواب فردوسی و نشان دادن محل گنجی به او (رک: همان: ۴۹/۱ - ۵۳). در یکی از گزارشهای عامیانه این افسانه، فردوسی به سان صله محمود، حتی به

گنجی که جهان پهلوان اثرش نیز به او نشان داده است، نمی‌رسد و پیش از یافتن آن در می‌گذرد؛ گویی گروهی از مردم نامرادی مادی فردوسی را بیشتر می‌پسندیده‌اند!

۶. مناعت طبع فردوسی

اینکه فردوسی بزرگ منش و بلند همت بوده است، هم از بیتی در مقدمه داستان رستم و اسفندیار بر می‌آید که در عین تنگ دستی خویش از مردمِ دارا می‌خواهد که به همه نیازمندان - و نه فقط خود او - توجه کنند^{۱۵} و هم از داستان شناخته شده پراکندن سیم محمود میان حمّامی و فقاعی در **چهار مقاله** (صص ۷۹ و ۸۰)، اما در روایات مردمی این مناعت طبع به کودکی او نیز تعمیم داده و اشاره شده است که فردوسی که در خردسالی در جمعی صد نفره از کودکان همسالش داستان می‌گفته است، از پذیرش پولی که یکی از بزرگان برای تشویق او می‌دهد، سر باز می‌زند و شب هنگام هم از رفتن به سرای او پرهیز می‌کند (رک: انجوی، همان، ۵/۱). در هر دو دسته از داستانهای رسمی و عامیانه، دختر فردوسی نیز - با ردّ پاداش سلطان - چنین استغنائی را از خود نشان می‌دهد (رک: همان، ۳۹/۱ و ۴۰).

۷. مدت زمان نظم شاهنامه

در این روایات طول زمان سرودن **شاهنامه**، شش، هفت، بیست و سی سال دانسته شده است (رک: همان، ۳۰/۱، ۳۵ و ۴۰). سی سال رقم مشهور و پذیرفته شده است، ولی سالهای دیگر در منابع کهن و پژوهشهای معاصر دیده نمی‌شود. شاید «شش» و «هفت» سال ناظر بر زمان تدوین دوم **شاهنامه** (۳۹۵ - ۴۰۰ ه.ق) باشد و «بیست» هم برگرفته از این بیت خود فردوسی که:

سَخُن را نگه داشتم سال بیست بدان تا سزاوار این رنج کیست

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۱۷۷/۱۰۵۳)

البته، در این بیت مراد فردوسی اشاره به سالهای نظم کامل **شاهنامه** نیست، بلکه یا فاصله تقریبی پایان تدوین نخست تا اتمام کار کتاب به نام محمود (۳۸۴ - ۴۰۰ ه.ق) را در نظر داشته است (رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۳۶؛ کزازی، ۱۳۸۴: ۵۱۴؛ مینوی، ۱۳۷۲: ۳۹ و ۴۰) و یا مدت زمان آغاز سَرایش **شاهنامه** تا بر تخت نشستن محمود را (حدود ۳۶۷ - ۳۷۰ تا ۳۸۷ ه.ق) (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۵: ۶؛ دبیرسیاقی، ۱۳۷۶: ۲۹۲).

۸. شمار ابیات شاهنامه

در یکی از روایات عامیانه (گزارشی از افسانه فردوسی و سه شاعر دربار) شمار بیتهای **شاهنامه** «چهل هزار» ذکر شده است (رک: انجوی، همان، ۳۲/۱)؛ در حالی که این اثر به مستند بیتی از متن آن^{۱۶} و به تبع، اشارات مآخذ دیگر (برای نمونه، رک: البنداری، ۱۴۱۳: ۲۷۶/۲؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۱۹۶؛ علوی طوسی، ۱۳۵۳: ۲) از دیرباز به داشتن شصت هزار بیت معروف بوده است. نکته جالب توجه این است که به رغم این شهرت، کمترین دست نویس کامل **شاهنامه** (لندن/ بریتانیا ۱۳۷۵ ه.ق) ۴۹۶۱۸ بیت دارد (رک: فردوسی، ۱۳۸۴ الف: ۱۰ مقدمه) و متن علمی - انتقادی مصحح خالقی مطلق و همکارانشان نیز ۴۹۵۳۰ بیت است؛ یعنی رقم شصت هزار برای شمار ابیات **شاهنامه** کلی است (در این باره، رک: آیدنلو، ۱۳۸۷ الف: ۷) و احتمالاً حماسه ملی ایران در اصل به پنجاه هزار بیت هم نمی‌رسیده است. چنان که ملاحظه می‌شود، شماره مذکور در داستان مردمی به رقم ابیات نسخ و چاپهای معتبر نزدیکتر است تا عدد مشهور و سنتی شصت هزار و این بسیار مهم و سزاوار تأمل است.

۹. واقعی بودن روایات و رویدادهای شاهنامه

مطابق یکی از این روایات، حاسدان فردوسی نزد محمود بر این بخش از داستان بیژن و منیژه که رستم سنگ روی چاه- زندان را برداشت و به پیشه ای در چین انداخت،^{۱۷} خرده می گیرند و آن را بسیار اغراق آمیز می شمردند. فردوسی گروهی از معتمدان سلطان را به محل چاه بیژن می برد و سنگ و، مرز چین را در نزدیکی مکان زندان به آنها نشان می دهد (رک: انجوی، همان، ۱۶/۱). این داستان بازتابی از اعتقاد به واقعی بودن کسان و روایات شاهنامه است که در گذشته فرهنگی ما از دوره خود فردوسی تا اواخر عصر قاجار- که با اشارات افرادی مانند فرصت الدوله و اعتمادالسلطنه تفاوت بین اسطوره و تاریخ روشن شد (رک: فانی، ۱۳۸۱: ۱۵)- رواج داشته است و عموم مردم ایران شاهنامه را تاریخ واقعی- و نه مَلّی یا روایی- خویش می دانسته اند. علاوه بر روایات و معتقدات عامیانه درباره وجود واقعی یلان شاهنامه (بویژه رستم) و تعیین مکان رخ دادن داستانهای آن (رک: انجوی، همان، ۲۰۲/۲- ۱۴۹، ۱۵۹ و ۱۶۳- ۱۷۳) در بسیاری از منابع معتبر و رسمی تاریخی نیز نمودهایی از این باور دیرسال ایرانی دیده می شود (برای نمونه، رک: آملی، ۱۳۴۸: ۱۹؛ ابن اسفندیار، بی تا: ۸۲- ۸۹؛ تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۱۱۴؛ طوسی، ۱۳۸۲: ۲۳۰؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۱۹۲، ۶۸۲ و ۶۸۳).

در روایت شفاهی/ عامیانه دیگری مربوط به این اعتقاد، خود فردوسی درباره واقعی بودن رستم و پهلوانی هایش تردید می کند و شب رستم را به خواب می بیند که از شاعر آورده است و می گوید که او و نیاکانش وجود داشته اند. سپس برای اثبات این سخن، مکان گنجینه ای را که در خان هفتم خویش به دست آورده و در برابر غار دیو سفید نهان کرده است، به فردوسی نشان می دهد تا با یافتن آن تردیدش برطرف شود و شاعر این کار را انجام می دهد (رک: انجوی، همان، ۱/ ۴۹ و ۵۰).

۱۰. تجسم عینی داستانهای شاهنامه در نظر فردوسی

توصیفات بسیار هنرمندانه، شکوهمند و جاندار فردوسی از دقایق آوردگاهها- به حدی که گویی خود ناظر همه آن رویدادها بوده است- موجب شده که عامه مردم بپندارند پس از اینکه امام علی(ع) چشمان فردوسی را با آب دهان خویش متبرک می کنند، او می توانسته است هنگام نظم شاهنامه صحنه های نبرد آن را ببیند و حتی بانگ یلان و رزم افزارها را بشنود (رک: همان، ۱/ ۱۱). طبق یکی از داستانهای مربوط به این پندار، فردوسی از محمود می خواهد که شاهنامه را در مکانی دور از شهر و به تنهایی بسراید و کسی نیز بدان جا نزدیک نشود و چون پسر یکی از وزیران محمود به آن محل نزدیک می شود، با تیری کشته می شود و خواهر آن پسر که برای برداشتن پیکر برادر رفته است، با مردی رویارو می شود که یک طبق زر به او می دهد. هنگامی که از فردوسی درباره این حوادث شگفت می پرسند، می گوید که پسر وزیر زمانی به محل اقامت او نزدیک شده که غرق نظم داستان رستم و اشکبوس بوده و چنان صحنه تیراندازی را به عینه مجسم کرده که تیری واقعی به جای اشکبوس بر سینه وزیر زاده خورده است. دختر وزیر هم آن گاه به آنجا رسیده که او صحنه پاداش دادن کاووس به رستم را می سروده و از همین روی طبق زر به دست دختر رسیده است (رک: همان، ۱/ ۴۴- ۴۶).

این روایت در واقع توجیه یا استدلال مردمی درباره علت پویایی و زنده بودن توصیفات دقیق فردوسی است،^{۱۸} زیرا عموم خوانندگان شاهنامه- و شاید بعضی از پژوهشگران هم- نمی توانسته اند بپذیرند که شخصی که آداب و آوردگاههای نبرد را با این همه ظرافت و جاننداری به نظم کشیده، صحنه های پیکار واقعی را ندیده باشد. جالب

اینکه یکی از محققان معتقدند فردوسی، نبرد میان محمود و ابوعلی سیمجور را که در سال ۳۸۵ ه.ق در نزدیکی روستای پاژ روی داده، دیده بوده است (رک: سیدی، ۱۳۷۱: ۸۷).

۱۱. نبودن واژه ای عربی در شاهنامه

در یکی از روایات شرط بین محمود و فردوسی برای سرودن شاهنامه و طبعاً دریافت پاداش موعود این است که فردوسی هیچ واژه عربی در شاهنامه به کار نبرده نباشد، اما پس از پایان کار، وزیران سلطان در بیت زیر- که در شماری از دست نویسها و چاپهای شاهنامه بر داستان رستم و اشکبوس الحاق شده (رک: فردوسی، ۱۳۷۱: ۱۸۵/ زیرنویس ۲)- کلمه «احسن» را می‌یابند و به محمود نشان می‌دهند:^{۱۹}

قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسن ملک گفت زه

فردوسی هم در پاسخ/ توجیه می‌گوید که این کلمه را فلک به کار برده است، نه من! (رک: انجوی، همان، ۲۷/۱). روایت مذکور شاید نشان دهنده این باور عامه است که فردوسی به دلیل احیای زبان فارسی و پرداختن به داستانهای ملی- پهلوانی ایران پیش از اسلام، در شاهنامه واژه عربی به کار نبرده است. این پندار هنوز هم در میان عده ای رایج است، اما از نظر علمی و آماری این گونه نیست و به استناد نسخه های کهن و معتبر شاهنامه، حدود (۶۴۲) واژه عربی در این متن وجود دارد (رک: خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۳۷۴).

۱۲. ابیات منسوب

در میان داستانهای شفاهی/ عامیانه گاه ابیاتی از زبان فردوسی یا به نام او آمده که مطابق با ضوابط متن علمی- انتقادی شاهنامه الحاقی است، ولی مردم می‌پنداشتند یا دوست داشتند که سروده فردوسی است/ باشد. بعضی از این بیتها چنان پرتکرار و مشهور است که هنوز- حتی شاید در نزد برخی از پژوهندگان نیز- از فردوسی دانسته می‌شود:

پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش خوانش پسر

(انجوی، همان، ۸/۱)

درختی که تلخ است وی را سرشت گرش برنشانی به باغ بهشت
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب دهی آبش از لعل و در خوشاب
سرانجام گوهر به کار آورد همان میوه تلخ بار آورد

(همان، ۸/۱)

درید و برید و شکست و بیست یلان را سر و سینه و پا و دست

(همان، ۸/۱)

اگر مادر شاه بانو بُدی مرا سیم و زر تا به زانو بُدی
همانا که تو نانوا زاده ای بهای یکی نان به من داده ای

(۱۸/۱)

همانا که شه نانوا زده است به جای طلا نقره ام داده است
اگر شاه را شاه بودی پدر به سر برنهادی مرا تاج زر

(۳۲/۱)

ایا شاه محمود کشورگشای ز من گر ترسی بترس از خدای
سه ده سال بردم ز شهنامه رنج که شامم ببخشد به پاداش گنج

(۳۸/۱)

که رستم یلی بود در سیستان منش کرده ام رستم داستان
(۴۸/۱)

۱۳. رواج و شهرت زود هنگام شاهنامه

در روایتی به نام «فردوسی و مرد خشت زن»، فردوسی مرد خشت زنی را می بیند که ابیات شاهنامه را نادرست می خواند و با رفتاری نمادین او را متوجه می کند که باید شاهنامه را درست بخواند (رک: همان، ۵۴/۱). جز از جنبه تعلیمی این داستان؛ یعنی ضرورت ارج گذاری به کوششهای هر کس در فن خویش، نکته دیگری که محتملاً از آن بر می آید، اعتقاد مردم به تداول زود هنگام ابیات شاهنامه و اشتها اثر در زمان زندگی خود فردوسی است. این موضوع از نظر تاریخی هم تأیید می شود و فردوسی خود در بیت زیر به نسخه برداری از شاهنامه اشاره کرده است:

بزرگان و بادانش آزادگان نبشتند یکسر همه رایگان
(فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۸۶ / ۸۷۹)

بعضی از شاهنامه شناسان هم پراکنده شدن دست نویسهای شاهنامه را در میان مردم از همان عصر خود فردوسی پذیرفته اند (رک: دبیرسیاقی، ۱۳۸۳: ۴۳۰؛ ریاحی، ۱۳۷۲: ۵۰؛ همو، ۱۳۷۵: ۹۶؛ مجتبایی، ۱۳۶۳: ۶۰۳) و اینکه قطران تبریزی احتمالاً پیش از سال (۴۲۰ ه.ق) به نسخه ای از شاهنامه در آذربایجان دسترسی داشته (رک: آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۲۹-۱۵۲)، گواهی دیگر بر این توزیع و شناختگی است.

۱۴. شاهنامه آخرش خوش است

در نظر بعضی از خوانندگان و علاقه مندان حماسه ملی ایران، ضرب المثل نامدار «شاهنامه آخرش خوش است» ناظر بر سه بیتی است (اگر شاه را شاه بودی پدر...) که فردوسی پس از ناکامی از دربار غزنه در نکوهش محمود می سراید و بر پایان شاهنامه می افزاید (رک: انجوی، همان، ۳۳ و ۳۲/۱). به عبارت دیگر، اینان چون مخالف سلطان محمود بودند، ابیات هجو او را در موخره شاهنامه،^{۲۰} حسن ختام (خوشی آخر) آن تلقی کرده و مثل مشهور را این گونه توجیه/تفسیر کرده اند.

۱۵. بهشتی بودن فردوسی

در روایتی دختر محمود غزنوی که نامش ماه پاره و از شیعیان امام علی (ع) است، فردوسی را پیش از وفات به همراه دختر و پسرش در بهشت به خواب می بیند و چون از بی مهری پدرش به شاعر و علت آن (ذکر نام علی^{۲۱}) در شاهنامه آگاه می شود، به پدر اعتراض می کند^{۲۱} (رک: همان، ۴۲/۱-۴۴). این داستان بر مبنای این یقین قطعی عموم مردم ایران ساخته شده که سراینده ای مانند فردوسی که هم شیعه امام علی (ع) بوده و هم با شاهکارش به فرهنگ و هویت میهن خویش خدمت شایانی کرده است، حتماً بهشتی خواهد بود.^{۲۲} به احتمال فراوان مضمون و ساختار اصلی این دو روایت؛ یعنی دیدن فردوسی به خواب و در بهشت، از آن افسانه معروف گرفته شده است که شیخی به نام ابوالقاسم بر پیکر فردوسی نماز نمی گزارد و شب او را با لباس و تاجی سبز به خواب می بیند که می گوید: «خطم دادند بر فردوس اعلی» (رک: عطار، ۱۳۸۶: ۲۳۱ و ۲۳۲). ابن حسام خوسفی هم مدعی به خواب دیدن فردوسی در سرایی چون بهشت شده است (رک: خوسفی، ۱۳۸۲: ۱۹۹ و ۲۰۰).

نتیجه گیری

با استخراج، طبقه بندی و تحلیل مضامین و نکات مهم روایات شفاهی/عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه می توان نتیجه گرفت که عامه علاقه مندان حماسه ملی ایران می خواسته اند که جزئیات بیشتری از زندگی فردی فردوسی بدانند

و چون در منابع رسمی گذشته و افسانه‌های سرگذشت او پاسخ بعضی از کنجکاوهای ذهنی خویش را نیافته‌اند، با داستان پردازی در پی رفع برخی از این مبهمات برآمده‌اند و در پرداختن این روایات، محتملاً از مایه‌ها و الگوهای داستانهای مشهور پیشین (درباره خود فردوسی یا بزرگان نامبردار دیگر به سان سکاکی و خاقانی) هم بهره گرفته‌اند. همچنین آنها ضمن استفاده از عناصر افسانه‌ای زندگی نامه فردوسی و سرگذشت سرایش شاهنامه در مآخذ ادبی و تاریخی و اعتقاد به درستی بسیاری از این گزارشها، گاه در ساخت و صورت برخی از این روایات دست برده و آنها را به قالب عامیانه درآورده‌اند. برای نمونه، طبق داستانی در مقدمه‌های «شاهنامه» ی فلورانس و بایسنقری محمود از شعرای دربار می‌خواهد که شعری در وصف خط‌چهره‌ایاز بسرایند و فردوسی بر بدیهه این رباعی را می‌گوید:

مست است بتا چشم تو و تیر به دست بس کس که ز تیر چشم مست تو بخت
گر پوشد عارضت زره عذرش هست کز تیر بترسد همه کس خاصه که/ز مست
(رک: ریاحی، ۱۳۷۲: ۲۸۰ و ۳۸۶)

اما در داستان مشابه- و برگرفته از این افسانه- در روایات مردمی، شعری که فردوسی نزد محمود و اطرافیان او می‌خواند، چنین است:

شاهها تو گلی و قامتت گل دسته ما را برهان ز دست خرس خسته
ما حرف ایاز را پیازی نخیریم بر..... هاون دسته
(انجوی، همان، ۳۲/۱)

ملاحظه می‌شود که رباعی ادبی منابع رسمی در پرداخت مردمی/ شفاهی آن تا چه اندازه ساده، عامیانه و حتی مبتذل (در مصراع چهارم) شده است، در حالی که فردوسی در میان سخنوران ایران یکی از پاک زبان‌ترین آنهاست و در سراسر شاهنامه یک واژه، بیت یا تصویر دور از ادب و آزر به کار نبرده است.^{۲۳} از اینجا می‌توان گفت که فردوسی در تلقیات عامیانه در عین توصیف با ویژگیهای ستوده و آرمانی، گاهی نیز بنابر ذهن و زبان سازندگان و شنوندگان روایات شفاهی/ مردمی، به سادگی و عامیانی خود آنها تصور می‌شده است.

پی‌نوشتها

۱- تا جایی که نگارنده می‌داند، تنها بررسی صورت گرفته درباره روایات عامیانه مربوط به فردوسی در کتاب فردوسی نامه، مقاله‌ای است که به ساختارشناسی این داستانها پرداخته. رک: مالمیر، تیمور و هادی دهقانی یزدلی؛ «ساختار زندگی و شخصیت فردوسی در مجموعه فردوسی نامه»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهل، شماره اول (پیاپی ۱۵۶)، بهار ۱۳۸۶، صص ۱۴۱-۱۵۲.

۲- غیر از «فردوسی نامه» ی استاد انجوی شیرازی، در کشور تاجیکستان نیز کتابی با نام قصه‌هایی پیرامون فردوسی و قهرمانهای شاهنامه (شامل ۳۴ روایت مردمی) به کوشش بهرام شیرمحمدیان و دادجان عابدزاده تدوین و از سوی سفارت ایران در دوشنبه در سال (۱۹۹۶ م) منتشر شده است. متأسفانه نگارنده نتوانست به این کتاب دسترسی یابد، اما بررسی روایات آن برای تکمیل بحث تلقیات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه، بویژه از منظر مردمانی بیرون از مرزهای جغرافیایی کنونی ایران سودمند خواهد بود. برای اشاره‌ای بسیار کوتاه درباره این اثر، رک: وکیلان، احمد؛ «فردوسی نامه (اثری منحصر به فرد از روایت‌های شفاهی شاهنامه)»، فرهنگ مردم (ویژه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار ۱۳۸۷، ص ۲۸، زیرنویس صفحه. نمود دیگری از معتقدات و معلومات عامیانه درباره فردوسی و شاهنامه را می‌توان در رمان فردوسی، نوشته مرحوم ساتم آلف زاده، نویسنده و پژوهشگر تاجیکی یافت که محتوای آن آمیزه‌ای از گزارشهای منابع تاریخی و ادبی گذشته با تخیلات و بر ساخته‌های نویسنده

است و دور نیست که مایه هایی از روایات شفاهی / عامیانه مردم تاجیکستان نیز در آن راه یافته باشد که البته تشخیص این موارد از آفریده های ذهن و خیال خود نویسنده دشوار است. درباره این کتاب، رک: یاحقی، محمدجعفر؛ «فردوسی در تاریخ و رمان»، از پاژ تا دروازه رزان (جستارهایی در زندگی و اندیشه فردوسی)، انتشارات سخن ۱۳۸۸، صص ۲۸۹-۳۰۶.

۳- مگر اینکه این پسر را فرزند دوم فردوسی و کوچکتر از دختری بدانیم که در «چهار مقاله»ی نظامی عروضی و سپس شماری از منابع دیگر به او نسبت داده شده است و در شاهنامه اشاره ای به وی نیست.

۴- منظور این بیتهاست:

ایا آنکه تو آفتابی همی چه بودت که بر من تنابی همی

(فردوسی، ۱۳۶۸: ۸۱/۹)

گذر کرد همراه و ما مانده ایم ز کار گذشته بسی خوانده ایم

(همان، ۱۳۷۵: ۴۶۷/۳۴۵)

نخسبد روان هر که به بالا بخفت تو تنها نمایی چو همراه رفت

(همان، ۱۳۸۴: ۲۳۰/۵۳۲)

نگارا بهارا کجا رفته ای؟ که آرایش باغ بنهفته ای

(همان، ۱۳۸۶: ۴۶۶/۱۱)

۵- مصرعها و بیتهای منسوب به دختر فردوسی اینهاست: «سم [کذا. وجه درست: دم] اندر دمش نای رویین کنند»، «یلان را سر و سینه و پا و دست»، «نوجوانان کشیده قد باشند/ تو که خم گشته ای مگر پستی» و «چو تاج خروسان جنگی به فرق». (رک: انجوی، همان، ۶/۱، ۸، ۴۸ و ۹).

۶- در حدود جستجوهای نگارنده کهنترین مأخذ مکتوب ذکر این بیت- البته، بدون انتساب آن به فردوسی- دست نویس طومار نقالی هفت لشکر (به تاریخ کتابت ۳ ذی الحجه ۱۲۹۲ ه.ق) است. (رک: هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۷۰ زیرنویس صفحه).

۷- این همان تفاوت حماسه اصیل و مصنوع است که در مباحث نظری درباره حماسه و یک تقسیم بندی از این نوع ادبی مطرح می شود (برای نمونه، رک: صفا، ۱۳۶۳: ۶۵).

۸- به نظر دکتر خالقی مطلق، منبع روایات رستم در «شاهنامه»ی ابومنصوری- که آبشخور مهم و اصلی فردوسی بوده- کتاب آزاد سرو بوده است (رک: خالقی مطلق، ۱۳۷۶: ۴۳).

۹- بر این زادم و هم بر این بگذرم چنان دان که خاک پی حیدرم (فردوسی، ۱۳۶۸: ۱۰۴/۱۱)؛ برای دیدن بیتهای اصیل، الحاقی و مشکوک شاهنامه درباره امام علی(ع) و توضیحاتی درباره آنها، رک: زرشناس، زهره؛ «ذکر علی(ع) در شاهنامه»، فرهنگ، شماره ۳۳-۳۶، بهار- زمستان ۱۳۷۹، صص ۴۳-۵۴.

۱۰- مثلاً خالقی مطلق نوشته است: «علت اصلی مخالفت محمود را با او نیز در صراحت بیان او در... حقانیت مذهب تشیع و ابطال مذاهب دیگر اسلامی و بی اعتنایی به مذهب سلطان می دانم.» (خالقی مطلق، ۱۳۸۰: ۱۸).

۱۱- برای رد این گمان که ستایش سروده های محمود در شاهنامه برافزوده است، رک: خالقی مطلق، ۲۰۰۹: بخش چهارم/ ۱۷۸ و ۱۷۹.

۱۲- جالب است که در این روایت نیز نقش و حضور «نانوا» را می بینیم.

۱۳- در بعضی داستانها علت این کار وزیر اختلاف مذهبی او با فردوسی دانسته شده (رک: انجوی، همان، ۲۶/۱) و در گزارشی دیگر، حسادت وزیر به فردوسی از آن روی که می خواست سرایش شاهنامه به یکی از خویشاوندان او سپرده شود (رک: همان، ۳۵/۱).

۱۴- این ادعایی است که در تاریخ سیستان به محمود نسبت داده شده (رک: تاریخ سیستان، ۱۳۸۷: ۵۳).

- ۱۵- مرا نیست فرّخ مر آن را که هست ببخشای بر مردم تنگ دست
(فردوسی، ۱۳۷۵: ۴/۲۹۱)
- ۱۶- بود بیت شش بار بیور هزار سخنهای شایسته و غمگسار
(همان، ۱۳۸۶ الف: ۲۵۹/۳۳۸۹)
- ۱۷- ز یزدان زورآفرین زور خواست بزد دست و آن سنگ برداشت راست
بینداخت بر پیشت شیرچین بلرزید از آن سنگ روی زمین
(همان، ۱۳۷۱: ۳۸۱/۱۵۰ و ۱۰۵۱)
- ۱۸- استنباط دیگری که از این داستان عامیانه شده، این است که: «هر کس در صحنه تجسم و شاعری حماسه ملکی ظاهر می‌شود و به آن دست می‌زند، کشته می‌شود» (مالمیر و یزدلی، ۱۳۸۶: ۱۵۱).
- ۱۹- در این بیت غیر از «احسن»، کلمات: قضا، قدر، فلک و ملک نیز عربی است، اما وزیران محمود فقط بر یک واژه خرده گرفته‌اند!
- ۲۰- برخلاف پندار عامیانه، سه بیت پایانی شاهنامه در تصحیح علمی - انتقادی دکتر خالقی مطلق (و همکارانشان) نه تنها هجو محمود نیست که یک بیت - از آن سه بیت - هم در مدح اوست (رک: فردوسی، ۱۳۸۶ الف: ۴۸۷ و ۴۸۸/۸۹۲ - ۸۹۴).
- ۲۱- در دنباله همین روایت آمده است که پس از درگذشت فردوسی، دختر محمود فرمان می‌دهد که شخصی به مدت یک سال بر مزار فردوسی قرآن بخواند و خود او نیز هر ماه یک بار به زیارت آرامگاه شاعر در توس می‌رود.
- ۲۲- نمود دیگری از مقام معنوی و حسن عاقبت فردوسی روایتی است که فرانسوا کوپه (۱۸۴۲ - ۱۹۰۸م) در شعر خویش آورده است و بر پایه آن تیمور لنگ پس از رسیدن به توس وارد آرامگاه فردوسی می‌شود و نبش قبر می‌کند و با شگفتی درون مزار او چند گل سرخ می‌بیند (رک: حدیدی، ۱۳۵۵: ۱۳۹). این داستان که نشان دهنده طراوت و طهارت روحی فردوسی به اعتقاد پردازندگان آن است، در منابع رسمی ادبی و تاریخی نیست و شاید یکی از روایات شفاهی / عامیانه بوده که در مجموعه فردوسی نامه ثبت نشده است. شکفتن گل در تربت فردوسی یادآور این بخش از گزارش نظامی عروضی از دیدار قبر خیام در نیشابور است که «چندان برگ شکوفه بر خاک او ریخته بود که خاک او در زیر گل پنهان شده بود» (نظامی عروضی، ۱۳۸۳: ۱۰۱).
- ۲۳- در روایت عامیانه دیگری هم باز بیتی بی‌آزم - در پاسخ ارتجالی شعرای محمود - به فردوسی نسبت داده شده است (رک: انجوی، همان، ۳۵/۱).

منابع

- ۱- املی، مولانا اولیا الله. (۱۳۴۸). تاریخ رویان، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- ۲- آیدنلو، سجّاد. (۱۳۸۳). «تأملاتی درباره منابع و شیوه کار فردوسی»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال ۴۷، شماره ۱۹۲، شماره پاییز، صص ۸۵-۱۴۷.
- ۳- _____ (۱۳۸۶). «نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه»، نارسیده ترنج (بیست مقاله و نقد درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، با مقدمه جلال خالقی مطلق، اصفهان: نقش مانا، چاپ اول، صص ۱۲۹-۱۵۲.
- ۴- _____ (۱۳۸۷). «پیشینه مکتوب و چند صد ساله برخی روایات شفاهی / مردمی شاهنامه»، فرهنگ مردم (ویژه نامه شاهنامه)، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، شماره بهار، صص ۷۴-۸۳.
- ۵- _____ (۱۳۸۷ الف). «پرسشی درباره ضبط و معنای یک بیت از شاهنامه»، گزارش میراث، دوره دوم، سال سوم، شماره ۲۹ و ۳۰، شماره بهمن و اسفند، صص ۵-۷.

- ۶- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد. (بی تا). **تاریخ طبرستان**، تصحیح عباس اقبال، تهران: کلاله خاور.
- ۷- ابوالحسنی، علی. (۱۳۷۸). **بوسه بر خاک پی حیدر**، تهران: عبرت، چاپ اول.
- ۸- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۴). **زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه**، تهران: آثار، چاپ ششم.
- ۹- البنداری، فتح بن علی. (۱۴۱۳ ه.ق). **الشاهنامه**، قارنها بالاصل الفارسی و اکمل ترجمتها فی مواضع و صحح و علّق علیها و قدّم لها عبدالوہاب عزّام، دار سعاد الصباح، الطبعة الثانية.
- ۱۰- امیدسالار، محمود. (۱۳۸۱). «شاهنامه و تعصّب دینی محمود غزنوی»، **جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی**، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، چاپ اول، صص ۲۶۱-۲۶۹.
۱۱. _____ (۱۳۸۱ الف). «دربارهٔ بیتی از هجونهٔ فردوسی»، **جستارهای شاهنامه شناسی و مباحث ادبی**، همان، صص ۶۶-۷۶.
- ۱۲- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. (۱۳۶۹). **فردوسی نامه**، تهران: علمی، چاپ سوم.
- ۱۳- **تاریخ سیستان**. (۱۳۸۷). به تصحیح محمدتقی بهار، تهران: معین، چاپ دوم.
- ۱۴- تقی زاده، سید حسن. (۱۳۶۲). «شاهنامه و فردوسی»، **هزارهٔ فردوسی**، تهران: دنیای کتاب، چاپ اول، صص ۴۳-۱۳۵.
- ۱۵- جنیدی، فریدون. (۱۳۸۷). **پیشگفتار بر ویرایش شاهنامه**، تهران: بلخ، چاپ اول.
- ۱۶- حاکم نیشابوری، ابوعبدالله. (۱۳۷۵). **تاریخ نیشابور**، ترجمهٔ محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه، چاپ اول.
- ۱۷- حدیدی، جواد. (۱۳۵۵). «فردوسی در ادبیات فرانسه»، **برخورد اندیشه ها**، تهران: توس، چاپ اول، صص ۱۱۱-۱۵۶.
- ۱۸- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۷۶). «دو نامه دربارهٔ بدیهه سرایی شفاهی و شاهنامه»، **ایران شناسی**، سال نهم، شماره ۱، شمارهٔ بهار، صص ۳۸-۵۰.
۱۹. _____ (۱۳۸۰). **یادداشت های شاهنامه**، نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش یکم.
۲۰. _____ (۱۳۸۱). «نگاهی به هزار بیت دقیقی و سنجش با سخن فردوسی»، **سخنهای دیرینه**، تهران: افکار، چاپ اول، صص ۳۲۹-۴۰۶.
۲۱. _____ (۱۳۸۵). «نگاهی تازه به زندگی نامهٔ فردوسی»، **نامهٔ ایران باستان**، سال ششم، شمارهٔ اول و دوم (پیاپی ۱۱-۱۲)، صص ۳-۲۵.
۲۲. _____ (۲۰۰۹م). **یادداشت های شاهنامه**، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، نیویورک: بنیاد میراث ایران، بخش سوم و چهارم.
- ۲۳- خورناتسی (خورنی)، موسی. (۱۳۸۰). **تاریخ ارمنیان**، ترجمه و حواشی ادیک باغداساریان (ا. گرمانیک)، تهران: خود مترجم، چاپ اول.
- ۲۴- خوسفی، ابن حسام. (۱۳۸۲). **تازیان نامهٔ پارسی** (خلاصهٔ خاوران نامه)، تصحیح حمیدالله مرادی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۵- دبیرسیاقی، سید محمد. (۱۳۷۶). **گلچینی از نامور نامهٔ باستان**، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۲۶. _____ (۱۳۸۳). **زندگینامهٔ فردوسی و سرگذشت شاهنامه**، تهران: قطره، چاپ اول.

- ۲۷- دوستخواه، جلیل. (۱۳۸۰). «زمان و زندگی فردوسی و پیوندهای او با همروزگاران»، *حماسه ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها*، تهران: آگه، چاپ اول، صص ۱۲۱-۱۴۰.
- ۲۸- *رستم نامه*. (۱۳۸۷). (داستان منظوم مسلمان شدن رستم به دست امام علی (ع) به انضمام معجزنامه مولای متقیان)، سراینده: ناشناس، به کوشش سجاد آیدنلو، تهران: میراث مکتوب، چاپ اول.
- ۲۹- ریاحی، محمدامین. (۱۳۷۲). *سرچشمه های فردوسی شناسی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، چاپ اول.
- ۳۰- _____ (۱۳۷۵). *فردوسی*، تهران: طرح نو، چاپ اول.
- ۳۱- سرکاراتی، بهمن. (۱۳۷۸). «رستم یک شخصیت تاریخی یا اسطوره ای؟»، *سایه های شکار شده*، تهران: چاپ اول، صص ۲۷-۵۰.
- ۳۲- سیدی، مهدی. (۱۳۷۱). *سراینده کاخ نظم بلند* (پنج گفتار در زمان و زندگی فردوسی)، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول.
- ۳۳- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۳). *حماسه سرایی در ایران*، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم.
- ۳۴- طوسی، محمد بن محمود. (۱۳۸۲). *عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات*، به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- ۳۵- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۸۶). *اسرارنامه*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن، چاپ دوم.
- ۳۶- علوی طوسی، محمد بن رضا. (۱۳۵۳). *معجم شاهنامه*، تصحیح حسین خدیو جم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.
- ۳۷- فانی، کامران. (۱۳۸۱). «مروری بر تاریخ و گرایشهای اسطوره شناسی در ایران» (گفت و گو)، *کتاب ماه هنر*، شماره ۵۱ و ۵۲، آذر و دی، صص ۱۴-۲۳.
- ۳۸- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۸). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: روزبهان، دفتر یکم.
- ۳۹- _____ (۱۳۷۱). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر سوم.
- ۴۰- _____ (۱۳۷۵). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر پنجم.
- ۴۱- _____ (۱۳۸۴). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق با همکاری محمود امیدسالار، نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر ششم.
- ۴۲- _____ (۱۳۸۴ الف). *شاهنامه* (چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add 21,103 مشهور به شاهنامه لندن)، نسخه برگردانان: ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران: طلایه، چاپ اول.
- ۴۳- _____ (۱۳۸۶). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق با همکاری ابوالفضل خطیبی، نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر هفتم.
- ۴۴- _____ (۱۳۸۶ الف). *شاهنامه*، تصحیح جلال خالقی مطلق، نیویورک: بنیاد میراث ایران، دفتر هشتم.
- ۴۵- _____ (۱۳۸۶ ب). *شاهنامه*، توضیح واژه ها و معنای ابیات: کاظم برگ نیسی، تهران: فکر روز، جلد اول، چاپ دوم، ویراست نخست.

۴۶- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۸۶). **درباره تاریخ ادبیات ایران** (تقریرات استاد بدیع الزمان فروزانفر در شعبه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۲ ش)، تندنویسی و مقدمه و حواشی: سید محمد دبیرسیاقی، تهران: خجسته، چاپ اول.

۴۷- قزوینی، زکریا محمد بن محمود. (۱۳۷۳). **آثارالبلاد و اخبارالعباد**، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزا قاجار، به تصحیح و تکمیل میر هاشم محدث، تهران: امیرکبیر، چاپ اول.

۴۸- کرآزی، میر جلال الدین. (۱۳۷۹). **نامه باستان**، تهران: سمت، ج ۱، چاپ اول.

۴۹- _____ (۱۳۸۴). **نامه باستان**، تهران: سمت، ج ۶، چاپ اول.

۵۰- _____ (۱۳۸۶). **نامه باستان**، تهران: سمت، ج ۸، چاپ اول.

۵۱- مالیر، تیمور و هادی دهقان یزدلی. (۱۳۸۶). «ساختار زندگی و شخصیت فردوسی در مجموعه فردوسی نامه»، **مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد**، سال چهل، شماره اول (پیاپی ۱۵۶)، شماره بهار، صص ۱۴۱-۱۵۲.

۵۲- متینی، جلال. (۱۳۵۷). «فردوسی در هاله ای از افسانه ها»، **شاهنامه شناسی**، تهران: بنیاد شاهنامه، چاپ اول، صص ۱۲۱-۱۵۱.

۵۳- مجتبی، فتح الله. (۱۳۶۳). «چند نکته دیگر درباره ابیاتی از شاهنامه»، **آینده**، سال نهم، شماره ۹۸، آبان و آذر، صص ۶۰۲-۶۱۲.

۵۴- محیط طباطبایی، محمد. (۱۳۶۹). «نام فردوسی چه بوده؟»، **فردوسی و شاهنامه**، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، صص ۱۵-۲۸.

۵۵- مهدوی دامغانی، احمد. (۱۳۸۱). «مذهب فردوسی»، **حاصل اوقات**، به اهتمام دکتر سید علی محمد سجادی، تهران: سروش، چاپ اول، صص ۵۵۷-۵۹۴.

۵۶- مینوی، مجتبی. (۱۳۷۲). **فردوسی و شعر او**، تهران: توس، چاپ سوم.

۵۷- نظامی عروضی. (۱۳۸۳). **چهار مقاله**، تصحیح علامه قزوینی، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: جامی، چاپ پنجم.

۵۸- نوریان، مهدی. (۱۳۷۱). «آفرین فردوسی از زبان پیشینیان»، **هستی**، شماره اسفند، صص ۱۳۱-۱۶۴.

۵۹- **هفت لشکر**. (۱۳۷۷). (طومار جامع نقالان)، تصحیح مهدی مدائینی و مهران افشاری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.

۶۰- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۷). «ذیل سرچشمه ها»، **فصلنامه پاژ**، سال اول، شماره اول، بهار، صص ۵۳-۶۸.

61. Khaleghi Motlagh, Jalal. (1999). ((Ferdowsi)), **Encyclopaedia Iranica**, edited by Ehsan Yarshater, New York, vol 9, pp. 514- 523.

62. _____ (1999 a). ((Hajw-Nâma)), **Iranica**, ibid, pp. 523- 524.

63. Shapur Shahbazi, A. (1991). **Ferdowsi (A Critical Biography)**, Costa Mesa, California, U.S.A, Mazda Publishers.

64. Tafazzoli, Ahmad. (1996). ((Dehqân)), **Iranica**, vol 7, pp. 223- 235